



آمینا پانجان: "شانه‌های هند را خواهم گرفت ..."

حضور سینما در انتخابات

پیروزی بی‌سابقهٔ رایجوگاندی در انتخابات اخیر هند، خالی از مضامین و انعکاس‌های سینمایی نبود. اصولاً در کشوری که سینما اصلی‌ترین تفریح عمومی را تشکیل می‌دهد، کمترین جریان سیاسی و اجتماعی‌ست که بتواند بی‌اعتنا از کنار سینما بگذرد. در این انتخابات، حزب کنگره به رهبری رایجو گاندی توانست ۴۰۱ کرسی از مجموع ۵۴۴ کرسی مجلس را بدست آورد (حد تصویب که حتی جواهر لعل نهرو، پدر بزرگ رایجو، نتوانست در کابینا‌ت‌ترین دورهٔ زندگی سیاسی‌اش به آن دست پیدا کند). پیش افتادن گاندی از مخالفانش نه تنها به احساس یگانگی عمیقی اتکا داشت که با تئور نگان‌دهندهٔ مادر او در میان مردم هند پدید آمد، بلکه تا حد زیادی با زتاب و سلیقهٔ و آرمان‌های اکثریت رای‌دهندگان بود که در گروه سنی کمتر از ۴۰ سال جاداشتند. در میان آنان، "سینما" و "ستاره‌های پراحسان" محکم‌ترین جایگاه را دارند. آمینا پانجان، ستارهٔ محبوب فیلمهای احساساتی هند (از جمله فیلمهای معروف "شعله" و "قانون") برای پیروزی رایجو گاندی از هیچ تلاش و تبلیغی فروگذار نکرد و خود او در انتخابات شهر اللهاآباد، کاندیدای حزب مخالف را شکست داد. آمینا پانجان در زمرهٔ گروه یاران و مشاوران قدیمی رایجو گاندی‌ست که عمدتاً از چهره‌های موفق تبلیغاتی و تدریس تشکیل شده‌اند و در سازماندهی پیکار تبلیغاتی گاندی سهم تعیین‌کننده‌ای داشتند. پانجان، ۴۲ ساله، پس از پیروزی قاطع

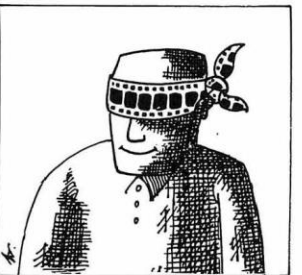
حزب کنگره با هیجان به خبرنگاران گفت: "من با رایجو بیعت کرده‌ام که شانه‌های هند را بگیریم و چنان تکان بدهیم که هرچه گرد و خاک است از سر و صورتش پاک بشود." (هنوز معلوم نیست که آمینا پانجان به عنوان بازیگر سینما و به کمک فیلمهایی نظیر قانون و شعله از شانه‌های هند خریداری و با همچون هنمناهای غربی‌اش که از سینما به سیاست جهیدند، علم پاکسازی چهرهٔ هند را در پارلمان بخواهد افراسا!)، "در جریان انتخابات و شمارش آراء، تلویزیون هند با یک برنامه‌ریزی جالب و ابتکاری میلیونها نفر را پای تلویزیونها نگهداشت و اولین منبعی بود که خبر پیروزی رایجو گاندی را اعلام کرد. طراح این برنامه، که برای تلویزیون هند اعتبار فراوانی همراه آورد، یک تبلیغاتی زبردست به نام آشوکارائنا بود که در کشاندن مردم به طرف تلویزیونها از جاذبهٔ سینما غافل نماد، به این نحو که به سفارش او در فاصلهٔ مصاحبه‌ها، گزارشها و خبرهای انتخاباتی، تکه‌هایی از فیلمهای هنیدی معروف پخش می‌شد! البته از یاد نباید برد که سینمای هند فقط به کمک طرفداران رایجو گاندی نیامد. درست است که احزاب مخالف - از جمله حزب کنگره که بیس سالهای پرتلاطم ۱۹۷۷ و ۱۹۷۹ بر هند حکومت کرد- در این انتخابات بسختی زمین خوردند. اما در این میان حزب محلی تلکودسام توانست روی پاهای خود بایستد و با ۲۸ کرسی پس از حزب کنگره قرار گیرد، موفقیت این حزب مدیون شهیر و نفوس رهبر آن بود: مرد پرتحوکی به نام رانا راو، ستارهٔ سابق فیلمهای مردم‌پسند هندی!



جذابیت پنهان تبلیغ

شیرینی‌فروشی ربوز درس مفیدی گرفتند و به فلمرو تازه‌ای از فن تبلیغ غیرمستقیم رسیدند: چرا نیابیم قسمت‌هایی از فیلم‌های خود را به تولیدکنندگان کالا‌های مصرفی بفروشیم؟ این فکر پرسود، به سرعت عملی شد. نخستین گام را کمپانی فوکس قرن بیستم برداشت و قراردادهای برای استفاده از چندنوع کفش ورزشی و نوشابه‌های الکلی و غیرالکلی در فیلمهای خود امضا کرد. متروکلین‌مایر تبلیغ یک نوع آجوبو، یک شرکت هواپیمایی، یکسری کامپیوتر خانگی، و نوشابهٔ نوشابهٔ گازدار را به عهده گرفت. شیرین‌تر از همه، کار کلمبیا...ت. این شرکت، که اخیراً کارخانهٔ کوکاکولا آن را خریده است، به همهٔ واحدهای تولید خود بخشنامه کرد که در هیچ فیلمی حق استفاده از سون‌آپ و پبسی‌کولا را ندارند! اضافه بر آن، کلمبیا محصولاتی را که توسط رقبای کوکاکولا ساخته یا پخش می‌شود، در لیست سیاه قرار داده است. آخرین‌طرح برخی از بازیاریهای هالیوود، از همه جالب‌تر است. آنها می‌گویند که در دپالوک فیلم‌ها نیز می‌شود. به بعضی از محصولات اشاره کرد (و حتی نام مقداری از خوراکیها و فرآورده‌های مصرفی مشهور را در عنوان فیلم‌ها آورد). به این ترتیب می‌توان صحنه‌ای را مجسم کرد- که در آن مثلا رابرت ردفورد به خدمتگارش می‌گوید: "چین، لطفاً آن عینک کریستین دیور مرا بیاور. و یا مارلون براندو با خشم می‌پرسد: "پس این سگبار وینستون من چیست؟"

تصور اینکه در این شرایط کارگردانی خواهد شد در هالیوود، خلاق و هنرمند باقی بماند، کمی شوخی به نظر می‌رسد.



ماموریت کور کننده

تنبیه‌کنندگان فیلم فرپروش نمی‌توانند در ابر و بس پول غوطه‌ور شده بودند، که به بخت طلایی از برکت این فیلم جذاب به یک تاجر شیرینی‌فروش نیز لیختند زد. در نگاه اول، ظاهراً رابطهٔ معقولی میان فیلم و شیرینی وجود ندارد، اما داستان از این قرار است که در فیلم نمی‌تواند برای گول زدن موجود دوست‌داشتنی قضاوی از شیرینی ربوز (Reeves) استفاده می‌شود و این شیرینی نیز مانند مخلوق عجیب فیلم، یک‌شبه به شهرت می‌رسد، بطوری که تا پایان سال ۸۳ فروش آن در پوههٔ سینماها ۶۵ درصد بالا می‌رود. گردانندگان هالیوود از سکه شدن کار

خبرنگار نشریهٔ وریاتی از چارلز مک‌آرتور نقل‌قول می‌کند: "تا آنصاف است که با این موی سفید و در این سن و سال هر روز از ساعت ۱۰ صبح تا ۴ بعدازظهر پیشینم و یک‌مشت فیلم خلاف آدب تماشا کنم؟ مطمئن هستم که کور می‌شوم!"



شکایت ۰۷

شون کازری که زمانی در فیلمهای سریال شیمز باند با قدرت فوق‌بشری خود هر کجی را راست می‌کرد و پوزهٔ تبهکاران را به خاک می‌مالید، حالا برای گرفتن حق خود دست به دامان دادگستری شده است.

این بازیگر الکسیسی، که روزگاری از سر آوازه‌ترین چهره‌های سینمای تجاری بود، در دادنامه‌ای که تسلیم دادگاه فدرال لس‌آنجلس کرده است، مدعی شده که کمپانی متروکلودین مایر/ یونایتد آرتیست و آلبرت بروکولی تبهه کنندهٔ فیلمهای جیمزباند برخلاف قول و قرار خود از بابت پخش مجدد پنج فیلم جیمزباند چیزی به او نداده‌اند. این فیلمها عبارتند از: الماسها ابدی‌اند، پنجه طلایی، تندربال، شما فقط دو بار زندگی می‌کنید، و دامی برای جیمزباند.

شون کازری می‌گوید که یک‌میلیون و دویست و هفتاد و پنج هزار دلار طلبکار است، اما "بروکولی" ادعا می‌کند او بی‌اساس خوانده است: "از شکایت آقای کازری متعجب و متاثر شدم. ایشان باید از من سیاستگزار هم باشد. این من بودم که دستش را گرفتم و او را برای اجرای نقش ۰۰۷ انتخاب کردم که موفق‌ترین سریال سینمایی دنیا شد و از ثروتمندترین و مهم‌ترین چهرهٔ سینمای آمریکا است. در هر حال، وکلای من به تقاضاهای بی‌ربط آقای کازری رسیدگی می‌کنند."

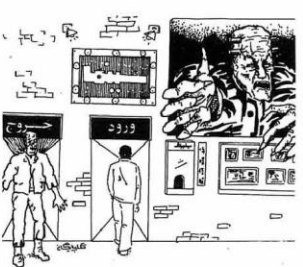
در هالیوود، باایمال‌کردن حق‌هنرپیشه‌هایی که از گردونهٔ شهرت و تکاپو خارج شده‌اند، غیرعادی نیست. با بازیگران ازگرافتاده، هرساله ماجرا را بدادگاه می‌کشاندند و سرانجام قاضی باید نظر بدهد که حق با کیست. برای صدور رای، دیدن و بررسی فیلمها الزامی است.



چهار گلوله در تاریکی

فیلم به آرامی پیش می‌رفت که صدای چهار گلولهٔ پیاپی در سالن نمایش سینمای پاتهالاس پیچید و عده‌ای از تماشاگران با ترس و وحشت به سوی درهای خروجی هجوم بردند. لحظاتی بعد، پاتریس ساراباداریان، کنتراچی ۲۴ ساله، و آلن بارنو، آپاراتچی ۲۵ ساله، غرق در خون خود آخرین نفس را کشیدند. ساراباداریان، پول بلیت‌های فروخته‌شده را برای تحویل به طبقهٔ پنجم می‌برد که در کمین یک سارق مسلح افتاد. بارنو با شنیدن سر و صدای همکارش از آپاراتخانه بیرون دوید و به کمک او شافت. اما مرد مهاجم که خود را در تنگنا دید، دست به اسلحه برد و هر دو را از پا درآورد. سارق وحشت‌زده هنگام فرار توانست فقط ۱۱۰۰ فرانک (حدود هزار تومان) با خود ببرد.

ضمان اضافه کم که صدلی‌های این سینما خراب و نامناسب بود، دستگاه تهیه‌هوا خوب کار نمی‌کرد و دود سیگار همه‌جا را گرفته بود. نور آپارات زیادی قوی بود و چشم را می‌زد، بلندگوها را هم بقدری بلند کرده بودند که در بعضی صحنه‌ها گوش آدم کر می‌شد.



مصیبت سینما رفتن

بی‌نظمی سینماها و تکرار سیرکجه‌آورآکبهبهای تجاری فقط مخصوص کشورهای عقب‌مانده و غرب‌زده نیست، در خود ممالک صنعتی هم گاهی جان تماشاگر به لب می‌رسد. آقایی به نام کریستوفر پریست، در نامه‌ای به مجلهٔ سینمایی سایت‌اند ساوند، از مصیبت سینما رفتن در لندن نالیده است:

"راستی هیچ فکر کرده‌اید که چرا تعداد تماشاگران سینمای روز به روز کمتر می‌شود؟ دبروز، من و همسرم تصادفاً در وست‌اندن بودیم که فکر کردم حالا که تا اینجا آمده‌ام فیلمی هم تماشا کنیم، گفتیم "دستهٔ گرگها" را ببینیم که چند تا نقد جالب درباره‌اش خوانده بودیم. ساعت نمایش را چهار و چهل‌وپنج دقیقهٔ بعدازظهر

اعلام کرده بودند و حدود چهار و ربع بود که ما به سینما اودکون در میدان لیستمر رسیدیم. امیدوار بودیم بلیتی خیریم و در فرصتی که باقی می‌ماند یک فنانچ قهوه در آن نزدیکی‌ها بخوریم. اما با صف بلندی روبه‌رو شدیم و چون مطمئن نبودیم که همینطوری بلیت گیر بیاوریم، رفتیم توی صف. حدود نیم ساعت ما را هل دادند و ذره ذره جلو بردند تا این‌که عاقبت دم گشته رسیدیم و با پرداخت و پایاند و خرده‌های دو تا بلیت خریدیم. داخل سینما که شدیم فهمیدیم فیلم تا ساعت پنج‌وربع شروع نمی‌شود. حدود بیست‌وپنج دقیقه در سالن نیمه‌تاریک نشستیم و به یک تصنیف سبک قدیمی گوش دادیم. ساعت پنج و ربع، فیلمی را شروع کردند که ظاهراً یک جور تبلیغ برای صفحهٔ جدید دیوید بووی بود. نیم بازی خوبی داشت و نه خوب کارگردانی شده بود. بعد دو سه تا آه‌نوش نشان دادند و پشت آن چند تا فیلم تبلیغاتی. آنوقت آنترکت دادند. تا این لحظه حدود یک ساعتی می‌شد که سینما تماشای فیلم بودیم و فیلمی که نزدیک به یکساعت و نیم منتظرش بودیم، هنوز شروع نشده بود. چراغها که خاموش شد باز یک خوار فیلم تبلیغاتی نشان دادند. و عاقبت، ساعت شش، یعنی یک ساعت و ربع دیرتر از موعد مقرر، فیلم شروع شد. اکثر تماشاچیان هواری بامعنایی کشیدند.

ضمناً اضافه کم که صدلی‌های این سینما خراب و نامناسب بود، دستگاه تهیه‌هوا خوب کار نمی‌کرد و دود سیگار همه‌جا را گرفته بود. نور آپارات زیادی قوی بود و چشم را می‌زد، بلندگوها را هم بقدری بلند کرده بودند که در بعضی صحنه‌ها گوش آدم کر می‌شد. اصلاً به ما خوش گذشت و عهد کردیم که دیگر به این سینما یا نگذاریم.

چون

